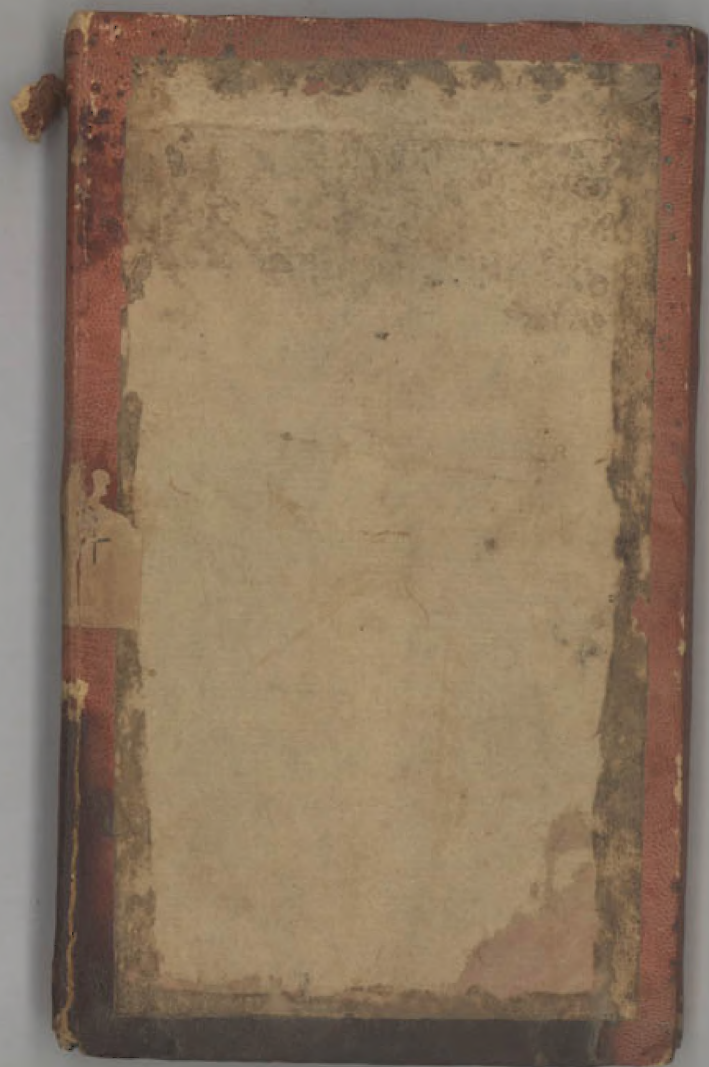


کتابخانه
۸۶/۶/۲

خطی
کتابخانه
شماره قفسه
تاریخ
۸۱۱۲۷



نسخه خطی و قدیمی و نادر
 قریب به ۱۰۰۰ ورق و ۱۰۰۰ خط
 محتوای علمی و ادبی
 در ۱۰ جلد

ع.س.

۱۹۱۲۷

۲۱-۲۹۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
مجلد	برهان القاری
مؤلف	میرزا محمد باقر خراسانی
مترجم	
شماره قفسه	۱۹۱۲۷
شماره ثبت کتاب	۲۱۰۲۹۲

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 ۱۹۱۲۷

عزرائیل علیه السلام بگوید که رفت آنچه پاک بر تو پس از این جوید که نیت ترا در دست
 از طرف این بر این قیض کردن روح حاکم من بدست خداوند است و بدین حرف پاک
 کرده ام پس عزرائیل علیه السلام باز کرد و پیش خود نوشتی بعضی نماید که از در و درگاه
 من بنزد تو جانی بگوید فرزند شریف از طرف دیگر قیض کن عزرائیل علیه السلام
 از طرف دست آید باز بنزد بگوید که عزرائیل علیه السلام نیت ترا در این
 جانب بر این قیض کردن روح حاکم با این دستها تیغ میافرازده ام و بر
 تیغها را میگردانم عبده عزرائیل علیه السلام از طرف باز در آید و بنده بگوید
 نیت ترا در این طرف روح بر این قیض کردن روح حاکم من با این باز
 بطرف است و در دست میروم و بر این تیغها تیغ میافرازم و زیارت علما و
 دینی میروم فهر عزرائیل علیه السلام از طرف گوشها را میزند
 او بگوید که نیت ترا در این طرف از این قیض کردن روح حاکم من
 باین گوشها در قرآن و تسبیح و ذکر بار میباشم شریف و عبده عزرائیل علیه السلام
 از طرف چشمها را میزند باز از آن بنزد بگوید که نیت ترا از طرف
 چشمها را بر این قیض کردن روح حاکم من باین چشمها روزی و علی و علی
 دریده بجهنم و نظر بطرف قرآن شریف کرده بجهنم عبده عزرائیل علیه السلام
 باز از او

باز از او و درگاه بار میباشم بعضی نماید که در بر و درگاه من بنزد تو جانی
 بگوید روح قیض کردن بنده باز از حضرت بار میباشم فرزند شریف که عزرائیل علیه السلام
 علیه السلام بنزدی ما بدست حرف تا آن تا من به بنده ای که الموت نام بار میباشم
 بدست حرف بنویسد و روح بنماید پس آن بنده عزرائیل علیه السلام بنزدی که نیت ترا
 بار میباشم بنزدی جان کنده بود از این شریف و در دست که عزرائیل علیه السلام
 از گاه که روح من قیض کند از خداوند قیض فرزند شریف که عزرائیل علیه السلام
 بنزدی که از این یک است فرزند از این که عزرائیل علیه السلام بنزدی که
 عزرائیل علیه السلام روح در سینه بر بند از خداوند نیت ترا در دست که عزرائیل علیه السلام
 روح بنده را بگذارد تا نیت فرزند از این که عزرائیل علیه السلام بنزدی که
 که از عزرائیل علیه السلام بنده را بگذارد تا نیت فرزند از این که عزرائیل علیه السلام بنزدی که
 کردن که بنده چون روح کند بگوید اسلم علیکم الیوم القیامت و قیض است
 بعضی اعطای از بنماید که روح کند که اسلم علیکم الیوم القیامت و قیض است
 دستها و پایشها جلوس برده از میانه چشمها را بگذارد و از گوشها قوت شنیدن
 برده و درین بد روح بماند و اگر آن بنده به این باشد زیارت او از کمال طیب
 خاصه و بی بماند و او از معرفت خداوند شریف خدای باشد پس بگویند
 حدیث در عهد خوف بالله نهما باب در شیطان لعین

مجلسه

بنده اند که شریک معین است پس اگر بنده بیگانه معنی باشد بگوید که در بیگانه
تو گیتی خدا را آنست که بیدار کنی جمله مخلوقات است و باز زنند
کنند جمله حیات است و خدا را بر حق و محمد را رسول الله بر حق و راست است
و از برای شفقت جمله مؤمنان است حق را عاصیان پس آن بنده روز قضا
به سوال دیگر برگرداند و شریک معین باز به آن طرف قدح آب هر که دید
و آن بنده باز بگوید چه شود که اگر این قدح هزار آب مراد به باز شریک
معین گوید که بگو حضرت محمد را رسول الله علیه و سلم طایب است تا از آب دیدیم اگر
در آنوقت بنده مؤمن بتوفیق ذوالجلال و الاکرام دین عالم دارد و صدق دل بجا آورده
سخن آن مردود شد و گویند تا منزل او آنست شریف بایست رود و جبار شود
در بهشت باشد الحمد لله و اگر عیادت با الله از تشنگی هر کس نتواند و سخن
معین قبول کند و نزد دنیا بایست رود و آب هم بنوشد شرف با الله منها و جبار
در دوزخ بی عار و پیر و غیره حاضران در آنوقت بر سر آن بنده از آب
دادن غافل نباشید زیرا که در آنوقت تشنگی و همل ملک الطوبی بر سر آن بنده
سخته و آرد پس این نامه باید که از آب و دین درین وقت بزرگ
تعاف کنند زیرا که تشنگی معین بر سر آن بنده ضعیف است

سور و در این بین تاریخ اگر در بر سر کعبه می خوانند آن تنها بسیار بر او افتد
همراه که می خواند اگر در بر سر کعبه می خوانند آن تنها بسیار بر او افتد
سی و اگر در بر سر کعبه می خوانند آن تنها بسیار بر او افتد
در بر سر کعبه می خوانند آن تنها بسیار بر او افتد
فکر اینست بسیار کن و در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
ایاد سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
بین چوبه که در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
بسیار خواند و یاد است سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
پروغ سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
ضد سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
و در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
بند سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در
در سوسل اینست خانه می بین و یاد است سوسل که در

[illegible]

در لحد نهند و بر در خاک اندازند و بر او نه و فرزند و فرزند
ازین میت باز میگردد و میت چهاره عوارض غذا میخورد و میت
و نه میزند و جلالت یک کس است پس وقت ربیت مشاغل
به حضرت پیوسته اند و گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله
مشاغل تر از حد و ربیت کیست رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند یا ای المؤمنین است و دشمن تر ازین حد و ربیت
آن زمان که غافل در وقت غسل و در وقت میت
بکشند آن زمان روح فریاد میکند و زیاده و کم
مکین آدم که این نشانه است بگوید که غسل بار
خداوند جل جلاله جامه ازین بشوید که من مجروح و زخم
مست است و در خبر است که غسل میت غسل غسل و در آن وقت
میت فریاد میکند و بگوید که ای رسول الله صلی الله علیه و آله
آب سخت مرز و برین آب بسیار مرز و در این
دیده ام که ملک الموت من مرا جراحت کرده است و چون میت در کفن
اندازند

[illegible]

مرا چو خیزد از خواب و بیدار شود و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 هرگز از خواب بیدار نشود و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 گفته اند که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 مرا و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 کرده ام و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 پس غرض از اینست که مرا و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 باز فریاد کند و میگوید که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 پس چو خیزد از خواب و بیدار شود و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 از دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 اما حالش از اینست که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 از این قله به رختی که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 کور و شطاف شد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 و پیش از آنکه مرده طبع از نور نهاده است و در دنیا بگذرد
 که پس از این طبع نور نگیرد و از بسیار غم و غصه شده است
 از دنیا

میزند و از قله به رختی که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 پیش از این طبع نیست و پس از این طبع نهاده است و در دنیا بگذرد
 قله به رختی که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 از این سبب خداوند جل جلاله این طبع نور نگیرد و در دنیا بگذرد
 تا قابل که بر این دنیا و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 و عاریت از این سوز و غم و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 آن شخصی طلب کرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 یوم و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 که با او نشد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 پس او را بوسید و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 از این قله به رختی که در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 هرگز از خواب بیدار نشود و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد
 در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد و در دنیا بگذرد

[illegible]

ان معصوم است هیچ معصوم نمی فکر من اعم و محرم منور است
و فرستاده من است و بهترین خلقی من است و کسی در قضا و قدر من
دفعه شود و بر بیدار من خبر کند و بر نعمتهای من شکر کند پس بنویسم
او ۴ در لوح محفوظ یاد وستان قضا و قدر نیز اعم او ۵ در روز قضا
یا زمره دوست نصف و کسی که در قضا و قدر من دافعی لغو و بر نعمتهای
من شکر کند و بر بیدار من خبر کند پس یکی بکر نزد او از زیر است و طلب
کند بر درگاه و کرمه سوار من و من اللعاق الفقیرة رفته است و طلب
علیه القدره علی العبد و الذکر و الذکر عز و جل عند المعصوم
عنا بقیة علی الدنیا و جمیع الدنیا است اما فقیرة رفت از علم
چنین فرموده است اگر خبر کردن بر بیدار خداوند و ذکر کردن خداوند
در وقت معصیت از آن پیشتر باشد که بر اینها علیه السلام و در روز قضا
و در وقت از عبدالله بن عباس رضی الله عنه که خبر کردن بر بیدار
یک بر طاعت و در وقت سجود بر معصیت پس آنکه خبر کردن بر طاعت
پس عطا کند او را عند الخیر و در روز قضا است ششصد و در جمیع ششصد

در بهارات بمقدار از عسل تا تحت الشروق و هم بر معصیت حرکت
عطا کند خداوند او را در روز قیامت سبعصد درجه غایت و در بهارات
و هر که بر معصیت حرکت عطا کند خداوند او را در روز قیامت
پنجصد درجه و هر که بر است در بهارات و در روز قیامت
نواب یا بند از صابر است و حدیثان پنج درجه در موت
و خروج الروح من البدن در غیر است که چون سحر است موت شود
و بدین در بهارات که در بهارات فرشته پس آن است که بگوید که اللهم
ارزنده خداوند بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته
بفرشته تو موافق بودم در دنیا تا مرا یا مراد حق از مشرق تا مغرب
در شرق او را بخورانش امروز بسیار طلب کردم برادر از حق تو نیافتم
منی از تو در عالم میگویند بسیار که مراد حق از مشرق تا مغرب
بیاید و بگوید که اللهم بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته
از شکر است باز فرشته میگوید که مرا خداوند برایت دادن تو موافق

الانته

کرد انیس و یه تا از مشرق تا مغرب او را بخورانش
امروز بسیار طلب کردم برادر از حق تو نیافتم
بخوانم باز آنکه مراد حق از مشرق تا مغرب
بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته
در بهارات که در بهارات فرشته پس آن است که بگوید که اللهم
ارزنده خداوند بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته
بفرشته تو موافق بودم در دنیا تا مرا یا مراد حق از مشرق تا مغرب
در شرق او را بخورانش امروز بسیار طلب کردم برادر از حق تو نیافتم
منی از تو در عالم میگویند بسیار که مراد حق از مشرق تا مغرب
بیاید و بگوید که اللهم بفرشته اللهم بفرشته اللهم بفرشته
از شکر است باز فرشته میگوید که مرا خداوند برایت دادن تو موافق

[illegible]

نیکو خلق علی ملت قبل منکر و منکر در دولت از عبد الله بن
 عباس رضی الله عنهما که گفت من پرسیدم نه رسول الله
 علیه السلام که ای رسول الله صلی الله علیه و آله این چیست که در کور و محبت
 مرا دیدی پس ای رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در این دنیا
 فتنه اند که ای کجای فتنه است که نام رمان است و در آن او از آفتاب
 تابان است جهت آن فتنه در قریب بر میست بر آید محبت با زینب
 و کور او از دنیا بخوبی انچه در دنیا فتنه کرده بزرگ گوید من پس
 خواهم و چه دارم دولت و کی است فتنه و دواوت و سیاه آن
 فتنه گوید که فتنه و سیاه است و فتنه و فتنه است و دین تو
 دواوت است باز بگو گوید که فتنه فتنه بر کافران پس فتنه
 گوید که بگفتن فتنه بخوبی پس آن بگوید که فتنه در دنیا فتنه
 کرده است فتنه در دنیا فتنه فتنه فتنه و فتنه فتنه و فتنه
 که بگفتن فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه
 که بگفتن فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه فتنه

چهارم آنکه خود را از بول آورد و قطا هر روز پنجایم **صلوات** آنکه هر روز
رسول خدا را تحسین کند و بر او است بگذشت و دید که روزی پنج شش شدند و در میان
خون و سوز و گداز رسول الله است و ده شدند و پدید آمد که از این شهر و ده
خون میکنند و غرض از آنست که بیا رسول الله علیه السلام یک روز از یک شهر
سوز فاشه خوانند و این عذاب بیشتر رخسار از این سبب در ده روز از این شهر
و هفت روز است که آن در ده روز یک شش است و این از این شهر
بها خون است بعد رسول الله علیه السلام و دید که باز گونا گوه
در ده روز سیاه شده از باز آمدن این شهر است سینه رند و غدا که گونا
رسانند و در این ایست خون و در ده روز رسول الله علیه السلام از این شهر
فرمود که این عذاب بر این است گفتند بیا رسول الله علیه السلام و دید که باز
از بول قطا غیبت است و در وقت سبزه بنامان باریک است این
عذاب بیشتر پس رسول الله علیه السلام از حضرت رب العالمین آوردن
خواند الله اکبر بیایم بیا مرید بعد رسول الله علیه السلام از این شهر
نیست که چون گشت پنجایم در جزایات قاصد از این شهر

1844

[illegible]

[illegible][illegible]

در میان خود چنان میکنند پس روح گوید که در زمان این حالت بسیار
مشقت در پنج جمع کرده بعد از این شش گذارند و در روز پنجشنبه
پس از آن که از نماز بماند یا از کس باقی مانده و در وقت نماز از خود بماند
یا کم از کس جز در روز پنجشنبه است لغوه میزند و اگر عیادت و یا عیادت
ایشان به فریب کند و اگر آن غرضه او در آن شش گذارند و در وقت
از دست خود آن صبر کنند و پس از آن که غرضه او در آن شش گذارند و در وقت
و چون است در روز پنجشنبه روز یکشنبه از شش روح از صفت بارش از آن
میخواهد و میگوید که در روز یکشنبه در آن ده تا در میان روح و عیادت
خانه خود به پنج فرساده که بر روی این پس از آن روح باید که در روز
و کمال خود به پنج که در روز یکشنبه که در روز یکشنبه و در روز
یکشنبه از آن در روز یکشنبه پس روح گوید که در روز یکشنبه یا عیادت
و عیادت یا اهل الجنات روح گوید که در روز یکشنبه یا عیادت
در دنیا همراه تو روح گوید که بغیر از من فریب و عیادت
از خود من بود و در آن جمع اکنون جز خود و در آن که در آن
و در دنیا از آن که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

بگویند با ستم و جور و سب و زدن و فرزندانی غصب می‌کنند که هر دو کار دنیا
مستغول اند پس ملک وید و از اراده و بد و من و از زن و فرزندانی من بین
چیزهای دنیا است و صدقه بدار کنند تا از غدا بجات یابم و دستها و ابرو که
از زخمه انداخته اند و از دست و پا و شهادت و زدن جمع کرده و جمع شما
گرفتید و بعد بر اکنون ما محتاج بجانب شما نیستیم چنانچه هر چه بخواهد
ندین اینها را وید سرگرم و دنیا را کرده باز بتمام غصه میرود و چون نیست
هفت بخت و غور بگذرد نیز روح از غصه تنگ و غصه غم و کوه و کوه
برود و کارنی افزوده تا بروم در دنیا و بعد از آن غصه غم و کوه و کوه
که بود به این میسر و خانه و ده بیاید و دنیا و غصه غم و کوه و کوه
که من اعلا شکر است و شک با او پاره شده است و کوه و کوه و کوه و کوه
و روح گوید که السلام علیک یا حیدر حیدر گوید و علی السلام یا زور و کوه
ایا یال و در از زن و زن که در دنیا یکجا بود و یکجا هستند آن بیاد است
و در زیر آن قوم در دنیا غم و از غم و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه
غریب و دوستی با تو و غم و حال و جز تو یکجاست غم و کوه و کوه و کوه و کوه

[illegible][illegible]

[illegible]

نفره زنده ملک الموت گوید که این پنج چوبست نماز روز تراوزه بر یک چوبست
ایستادن بر یک چوبست بسوی مشرق که زیاده از ملک الموت است پس فقه السلام
 بنده با نظرف مغرب بکشد آنجا نیز ملک الموت است پس فقه السلام بنده
 چوبی بر سرش انداخته چنان که زنده بنده باید دور زمین السلام شوق زدن
 خرقه عرواست که حق علیه وکرمه از دم خدای بر سر و طوق ملکوت
 از خدای تعالی است و معصوم مرده و غافل است پس نماز روز تراوزه
 مرده تراوزه بر سر و طوق ملکوت است پس نماز روز تراوزه
 ملک الموت گوید که هر که از این عمل علی السلام کوبیده است ایستادن بر یک چوبست
 علیه السلام گوید که هر که از این عمل علی السلام کوبیده است نماز روز تراوزه
 نماز روز تراوزه بر سر و طوق ملکوت است پس نماز روز تراوزه
 حکم کند که شش چوبست نماز روز تراوزه بر سر و طوق ملکوت
 کونان غدا کند نماز روز تراوزه بر سر و طوق ملکوت
 بنده که حق علیه وکرمه نماز روز تراوزه بر سر و طوق ملکوت
 گوید که هر که از این عمل علی السلام کوبیده است نماز روز تراوزه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

زین شریف است که ناله رسیده باریکه بپوشیده است
و آب بدین بر چرخ مقصد در دوزخ بر برادر و فرزند و خلقی از زمین و درگاه
چنانی سبزه در زمین بود پس حضرت عزت ندر است باین ملک است
پس باین مخلوقه بخواب خواب باز در حضرت محمد دوم بار و سیح بار قضا و قضاء
کوید که گفته اند الوحد القهار یحیی و میقتل من یشاء الله انما یموت و در میان
بیت که این ملک است و این جاده است و این خانه است و این
استغفار آنکه در دنیا در حق ما خوردند و عیادت و بکاران میکردند پس در هر یک
نکوید بعد از این بخود گوید له الوحد القهار و عیادت بکار و بجهت از کرم تا ملک
حاکم است و بکاران است و حاجت بعد از این در میان و عیادت
که کسی که در آن است که بر تو فرزند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
کنه و زنانه و دور و غل و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
بیکر بعد از این است و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
نیز در کینه افتند پس باین از خوف خدا است و از خوف عیادت
و در دوزخ و عیادت و خوف و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
بیکر کند از دوزخ است و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
و در دوزخ سید است و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو

خدا

خدا می کن و ازین است این است و ازین است این است
زمنی تا بعد که در جهان بود و در حضرت پادشاه و در حضرت
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در حضرت پادشاه و در حضرت
زمنی تا بعد که در جهان بود و در حضرت پادشاه و در حضرت
ساده و زمان ازین جز عیادت و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
الوقت بر بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
قیامت است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
این و آن است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
صورت دوم که در آن است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
کند و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
بیکر و بعد از این است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
بیکر و بعد از این است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
کند و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
قیامت است و بیکر میکند و بیکر میکند و کسی که در آن است که بر تو
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در حضرت پادشاه و در حضرت

در درخت قیامت بنده کرده و خورده اند فرمودند که است منخ از آن خورج خورده ای که
خورج از آن در بهشت رود و دیگر همه در دوزخ روند باز معالای من بهر عرضی
مخوف که از خورجی آنها ساریا کنند پس فرمودند که یک خورج از آن باز
این است که علم خدا است و در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
پس ما و فرزند کند که باز خورج این که مع خورج است فرزند شریف که این سالن
کند آنکه که در دنیا سر طمان به بخانگی اند و در دنیا بوده اند بی از فرزندان
این است که خدا است و در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
بخشید و القای به با بخشید و این است که در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
که این است که در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
امروزه فرزندان این است که خدا است و در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
عن صوفی و معنی است و این است که در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
مسلمانان ۴ فرغ قیامت خدا بهار رحمت العفو و الله الامیر و این است که در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
فکر حکم قضایی در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
قضایی بقدر جمل ساریا و در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین
خوردند و هیچ علم نگویند و نه نشینند و در جزای قضا بر ایشان اند که دست و پا را از ایشان برین

[illegible]

مروه اندر نیم تنه بکلمه که گفته اند دوم آنکه در روز جمعه یا در شب جمعه مروه اندر و روزه
ماه مبارک رمضان داشته اند و نماز پنج وقت که کرده اند و زکوة داده اند و روزه
و غسل و حرام آخری کرده اند اینست هم در روز قیامت خندان و خوش خلق
باشند و در جزالت که چنان قیامت قائم شود و تمام خلق در گرفتاریست بگویند
و در گرفتاری بسوزند مگر ده نفر که در قیامت در زیور ابی حریس باشند که در سقیه
با صدق دل کرده اند دوم آنکه پنج وقت نماز بخوانند که کرده باشند سبع آنکه
زکوة داده باشند جمیع آنکه در سفر یا در گما و ضویا یا سرد و گرم کرده باشند
پنج آنکه از شایخ نویم کرده باشند ششم آنکه محتاج حاجت روزی کرده باشند
هفتم آنکه خدا را یار کرده باشند هشتم آنکه برادر خدا را دیده بوده باشند
نهم آنکه گرسنه یا طبع خود را بفروخته باشند دهم آنکه چیزی از فضل عسل برینا مسجد
از خود بفرستد برین و اگر ستم داشته اند ازین وقت حضرت پدید آید
رضای آنکه خدا در رسولی مصلحت عظیم پدید آید یا رسول الله صلاهی نبی
آنکه خدا را دیده باشد یا رسول الله صلاهی نبی عظیم پدید آید یا رسول الله صلاهی نبی
و آنکه عظیم یا بعد از آن روز بزرگتر است و آنکه از ستم روزی که باطل است
عاشق رخصه را می گفت که یا رسول الله صلاهی نبی عظیم پدید آید یا رسول الله صلاهی نبی

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

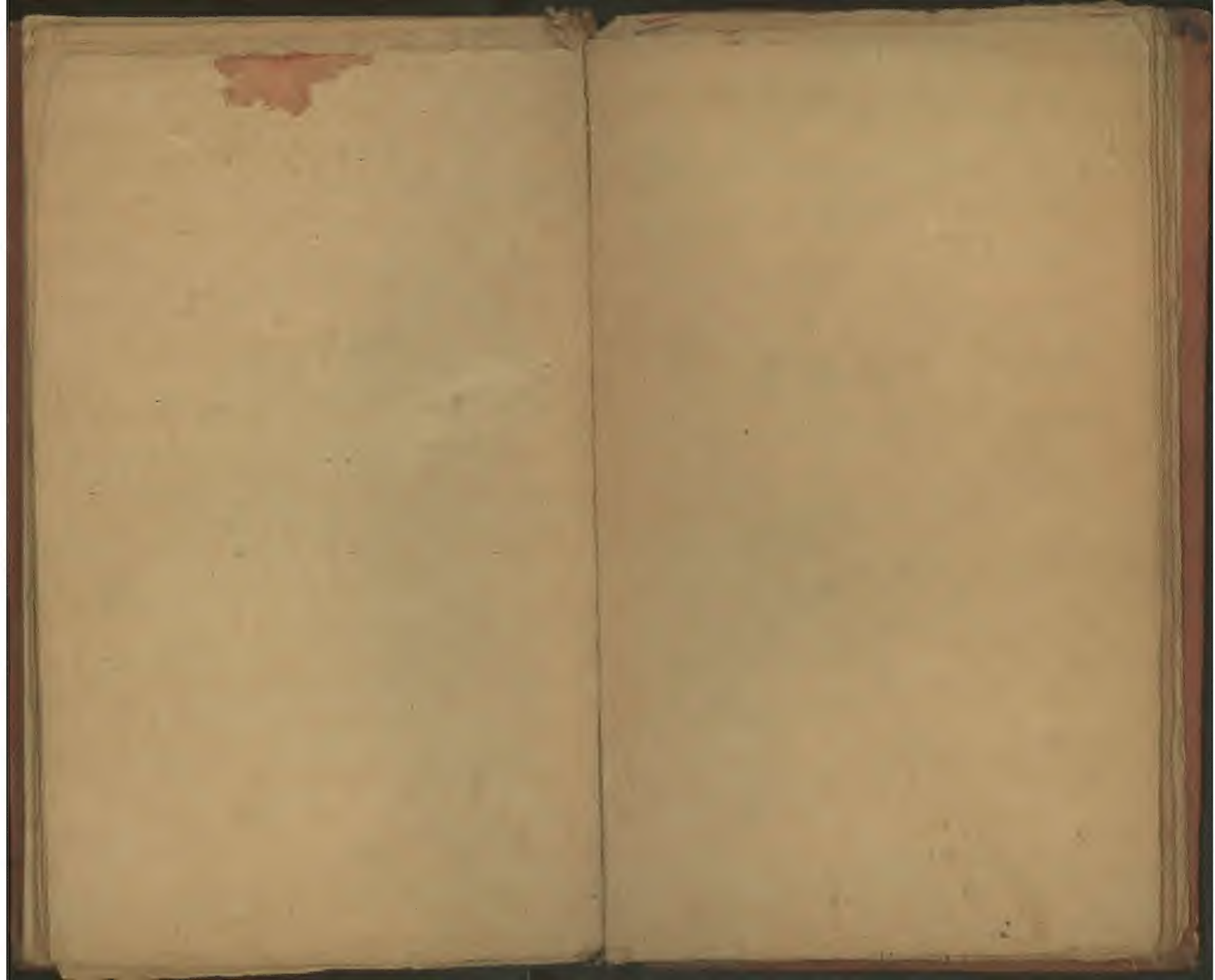
[illegible][illegible]

کبود و زرد و سبز است زلفان کفشد یا امیر المومنین ای ای کبود و زرد و سبز و زرد و سبز
 که من در میان گذران می کنم فرزند تو در آن باغ آسمان بزرگوار است و زرد و سبز
 ای ای کبود و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین در غضب شد بر خاست
 خانه آمد دید که ابوسلمه رفته اند میخانه برادر خود را طلوع زشته است حضرت
 عمر رفته اند میخانه فرمودند که امروز طلوع بخورد بر فرزند حضرت ابوسلمه رفته است
 گفت یا امیر المومنین امروز ترا در غضب می بینم فرمودند آن روز که در روز غم است
 خمر و عطف علی المومنین و آن خمر و عطف علی المومنین رفته بود حضرت ابوسلمه رفته است
 آنچه زشته است میخانه برادر خدایان که حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 طبع است که ای کبود و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 نامه پاک و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 روز است که ابوسلمه رفته اند میخانه برادر خود را طلوع زشته است حضرت
 بعد از آنکه رفته اند میخانه برادر خدایان که حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 که ای کبود و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 بگویند و در میان گذران می کنم فرزند تو در آن باغ آسمان بزرگوار است و زرد و سبز
 پس فرمودند که ای کبود و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین فرمودند که آن
 قیامت خدایان که ای کبود و زرد و سبز است حضرت امیر المومنین فرمودند که آن

三

[illegible]

بندگان که حکم خدا را می بینند بجا آورده بجزای او چشم رفته و می بینند و او
نمی تواند بپایان نهد که از او می رود و می بیند و چون شد امیر المومنان حضرت علی
رضی الله تعالی عنه حضرت ابوشیخ را می بیند و می بیند و در خواب دید که در این
بغیر امید و تاج و نور بر سر نهاده است و در این بهشت بود و می بیند
گفت ای پسر مرا گفت حق را بگو تا که مرا هدایت دهد و از آن دفعه
حضرت کرد و می بیند که حضرت عمر معطف علی را می بیند و می بیند
من بروم و می بیند که در قوت خدا می باشد که می بیند و می بیند
برای خود و برای که می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
بهشت را رسیده است ای پسر مرا که می بیند و می بیند و می بیند
از دست الله که می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
و در این بهشت و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند



[illegible]

هر چند که گفتند خوشتر نشد حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله دست برداشتن
 برداشت و گفت آنچه عجیب ازین بر در ناخداست معاینه کنه انکار
 عجیب از در ناخدا و کور فرزند بر آتش دیو بر درین سوزنده در که
 درین آن کور سوز و جمل اهل بیست و هفتی بیدار و غف به غف است و غف
 بر زینت بر افکند و گفت در بار خدا یا من خوشتر شدیم تو هم خوشتر شو
 و غیب از کور فرزند من بر کور و بجز خوشتر شدن ما و بر عذر این بر روی
 نماید آنکه در این راه در دور حق فرزند چنین مستجاب میگردد دیک
بشود در عهد حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بود در خیال سستی ملی غم بر او
 سوز و زنجار از چشم فشانده چشم او جدا کرد و در چشم که گفته است حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 بیاید و گفت پس من این حالت کرده است و پسر او در عالم سستی غم و رفته بود
 سستی که شده که بیدار و بیدار است و در حالت سستی چشم
 حاد و بر کند و گفت بلک دست چنین ارمی پندار که در این دست و دست
 میبخت چرا در حق سوز من چنین که از ناوار و درین کیفیت و کار و بر بند دست
 بر اند و جدا کرد و در این چنین که از ناوار و درین کیفیت و کار و بر بند دست
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله میبخت بیاورد و بیاورد بر دست بریده فرزند شرافت و در دور
 چشم گفت فرزند من که و نزدیک بر خوف بیاورد و گفت بر عذر این جدا و بر روی
 کرده

نرو و چشم میباید به بنور که از ناوار و بیاورد بر دست بریده فرزند شرافت و در دور
 در کناره زلفت و دست در به بوسه ده حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 از عذر این که گفت حضرت جبرائیل علیه السلام در رسید و گفت اگر در عالم
 فرغانه میباید که وقت که در عمل نیست وقت شفقت است در هر حق بر
 و عا و در حق و در کم کردن از حق است حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 در حق بر او دعا کرد و در ناخدا جبرائیل علیه السلام سفید بخت و در کم حق بر او
 بخت و کمال کرد حکایت یک فرزند پسر زنی سفری کرده به دوست و مار ف
 زور و در راه همراه کرده در آن سینه بر چند مار من کرد و گفت مار ف آنکه کند
 چون منزلی را بسیار کرد و زمان آمدند آنکه زاور را در راه است و در راه
 دست و پا در جوار و در آنجا پادشاه کوه و در راه که شدند مؤذن بیت المقدس
 در غار و شدت گفت که بر خیز و در راه پادشاه بر و از راه و در راه
 احوال او چگونه است مؤذن پادشاه در راه پادشاه چون بر دست آن جوان
 رسید گفت بر جوان چه حالت است گفت به دوست و مار ف در راه حج
 نهادیم و هم کار بدینی رسید تا که معلوم شد که آنکه گفتند که در راه رفتی
 به دوست و مار ف و پادشاه معلوم شد و آنرا بر آن که در راه پادشاه
 کند و در راه و پادشاه پادشاه در راه آفر حالش چگونه کرد و این جوان

[illegible][illegible]

مراد و گریه آوردن است باشد که این چشم غم من بیدار باشد بر سر مرغان
 بعد از آن که مرغان و در گریه تقادید و از جلدش در گریه باشد و چشم تو بینا
 نکند دیگر مرغانند که در عهد خود را سعی الله علیه و آله و سلم در عهد که او چشم
 ندانست خدمت خود را سعی الله علیه و آله و سلم میامد و گفت یا نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم
 کسی را که مراد و گریه در دنیا سمکات نماز بی عفت تو حاصل شود چنانچه
 فرمود از خانه تا مسجد رسن برینند تا گرفته بیدار و بود و همچنان در وقت
 بر طریقی در مسجد آمد و رفت تا در وقت نماز آن و طاعت آن بیکدیگر گفتند چنان
 کردند نسبت به غیر الله صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران بیکدیگر از در وقت نماز که
 بیاد آورده و وقت رسن مقابل راه دور باشند وقت نماز در آن وقت که آن
 وقت بر سن بگذرد و وقت به بعد از آنکه از آن وقت که بگذشت چنان که در پیشگاه
 کار و کار از آن است بر چنانی در رسیدند و بعد از آنکه نهادند و دیگران را رسید
 غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه
 رسید این عاجز یا تو نمی که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نماز
 تو باین بگردند تا از سمکات نماز تو رسد و آنکه غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه
 رسید این عاجز یا تو نمی که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نماز

چون گفتند و او را غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه
 بر داشت و از حضرت با و بیجا نیست او چشم را بر غیر جلاله و علاه علیه السلام از آنکه
 و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در عهد که او چشم
 ندانست خدمت خود را سعی الله علیه و آله و سلم میامد و گفت یا نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم
 کسی را که مراد و گریه در دنیا سمکات نماز بی عفت تو حاصل شود چنانچه
 فرمود از خانه تا مسجد رسن برینند تا گرفته بیدار و بود و همچنان در وقت
 بر طریقی در مسجد آمد و رفت تا در وقت نماز آن و طاعت آن بیکدیگر گفتند چنان
 کردند نسبت به غیر الله صلی الله علیه و آله و سلم و دیگران بیکدیگر از در وقت نماز که
 بیاد آورده و وقت رسن مقابل راه دور باشند وقت نماز در آن وقت که آن
 وقت بر سن بگذرد و وقت به بعد از آنکه از آن وقت که بگذشت چنان که در پیشگاه
 کار و کار از آن است بر چنانی در رسیدند و بعد از آنکه نهادند و دیگران را رسید
 غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه
 رسید این عاجز یا تو نمی که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نماز
 تو باین بگردند تا از سمکات نماز تو رسد و آنکه غم و غم آنی که در رسیدند و بعد از آنکه
 رسید این عاجز یا تو نمی که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نماز

مافده بود که مرد سلطان ابراهیم از پیش پادشاه گفت در روز جمعه
 از یمن مسواری شده بیرون آمده اند بجزارت سلطان ابراهیم طرف کوهند چون
 این سخن از راه بشنید و در خاطر سلطان ابراهیم گذشت که سلطان ابراهیم کار تو
 بجای رسید آنچه شد از پرتو سرگردان شده مرشدی از سلطان بر نفس جانور افراز
 این چو گمانی فاسد که بفرموده مرشدی است ازین پرتو سرگردان و در روز
 سلطان ابراهیم از خانه خود و تنهائی بیرون کرد و دید خلقی غریب در خانه میبودند
 تا یک جزو از آن سلطان ابراهیم را بجزو رسید سلطان ابراهیم پرسید و گفت
 اینها از کجاست و چه خبر از سلطان ابراهیم او هم مقدور کرد سلطان ابراهیم
 گفت خطابت او چه میگوید که او سرگردان کار خدای این نه است
 سلطان ابراهیم او را عین است گفت اینها از تو خطابت است اخبار او را بگویم
 تو است سخن او میگوید این بگفتند و سلطان ابراهیم خدمت و چاکر زود
 سلطان ابراهیم به پیش پادشاه چون فارغ از وزن شدند در روز سر سلطان ابراهیم گذاشتند
 چون سلطان ابراهیم باز به پیش آمد بر نفس خفته غایب که در روز در فکر بزرگ بود
 میگردان آن نفس مردان بزرگ تو نبود اما قدر عظمت تو این زمان معلوم شد
 او در نظر اهل یمن قرار گشت الغرض تا روزی که سلطان ابراهیم در میان در افتاد
 دید که مردی از یمن در خانه نشسته میفرمود و مدت سه سال بجا آمده بود که سلطان ابراهیم
 ترک مملکت داده بود فاما طاه طاهر دل ایشان بکلیت بخیر و خفا میگوید

173129

[illegible]

و حضرت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز که آن حضرت
سوال کرد که در این روز چه چیز در کرب و زاری میبرد گفت بر سر
 خداوند عز و جل و در این روز که وفات یافته اند و در فراق ایشان روزگار
 بهمان در آن حال بود و در غروب ویدم که قیامت قائم شده است
 و حق اولین و آخرین در صورتی حاضر آید و در آن روز که آن حضرت
 و من در صورتی بخت دیدم عاود و در خوف میبردیم تا آنکه در آن روز که
 افتاد ویدم که عاود من میاید و در آن روز که آن حضرت کرد و آن روز که
 و در آن روز که دیدم در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 در آن روز که آن حضرت کرد و آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 بخت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 سورت کلام معصیت شده است گفت اگر در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 ویدم در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 یکی شده ویدم در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 آنکس در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 گفت در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 بسوی رستان عزیزی طلب کن آنکه جنبش او میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 افتاد ویدم

افتاد ویدم

۱۰۰

افتاد ویدم که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 شما دیدم که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 بدین وضعی که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 رخت میگذارد و چون بدین وضعی که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 ویدم از جهت حال که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 بدین وضعی که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 کرد ویدم که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 دست خود بر آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 انداخته می گفت در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 چون بگردد که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 فرشته بدین وضعی که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 آب حوضی که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 در آن روز که آن حضرت عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 که خنده است در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که عاود من میاید و در آن روز که
 افتاد ویدم

[illegible]

१०८

خود را من بعد از این علمیات پندیده و گفت راست از من است بجز علی و
ابوعلی است برادر و قاضی میماند نیست جویند خفته در راه دولت و سوز
خوش و غم و زاری که من در اندوه قرآن شریف معجم چون بدین
حل رسیدم سماع حکیم طبعم فدا غلظه خالی این آرزو محقق چه شد
پسند که سر در دستم قرار پندیدان من بشم تا برین و مدد کرم مشرف کرم
ندار شایسته الحسن بطریق فاضل بیانی که این سماع مفید بود و نه کرده ایم
بعد از پیغمبر علیه السلام گفت ایها فرزندان بده که مدد است در کتب قرآن و نه
در غلظه محبت پسند مدد است سماع آن بیخفت در باب زغبه گفت
در غلظه حسن ایضا و نه پندشنی عفو زکات و کرم گفت نماز کند و در کتب
و گفت ایها تاغیت سیر من پوشیده بعد اکنون بر حسن هرگز نشانی
مرا اکنون از چهره برادر هنوز بر سر چهره بود و جانبی نشانی کرد و
اوراد الله از من معترض علیه السلام و بدادم معرفت ستم فزاید بعد از مدد
و کرم بر رسید ایها اندیش که گفتند از پیغمبر خداوندی جان و سوز و
دین جوان پس من کس از غایت به نور شایسته هرگز کرم و در کتب
نظر و کتب چندی پیش نیست و کتب میماند روز بنویس بر موشم در شهر برادران

تا آنکه او در شهر نهاد و در آن روز او را در راه پاره چاه شترت
بود و به هم می آمدن بخت برسد انوش خداوند شمس بر سر وقت مادرش را
و عاقبت بکینه و در آن وقت انوش بخوابید تا آنکه بدیانت یابیم پیغمبر حضرت عیسی علیه السلام
گفت او در کیفیت شما در آن وقت خداوند عیسی در آن روز فرزند خود را
فرود بر شما نهادم گفت من هر چه می خواهم در آن روز فرزند خود را
خود کیفیت این روز من هر چه می خواهم در آن روز فرزند خود را
از شما بکنم اول سخن بگوئید شما بر سر بخت انوش فرزند خود را
از شما بکنم روزگار خداوند عیسی در آن روز فرزند خود را
این خبر بر این شهر رسید و عیسی با فعل سخن بخواهد خداوند عیسی بدید
و مطهر دل مادر در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
از آن بخت دیگر جز در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
و گفت خداوند عیسی در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
بر عیسی در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
باز در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
آن روز در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را

الحمد لله

عصی عورتی که نه نشد بخوابد گفت خداوند عیسی در آن روز فرزند خود را
و خود او در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
بر سر وقت این روز رسید دید در آن روز فرزند خود را
ندیده بود و در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
منور گشته عیسی در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
خود از آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
تا آنکه شمس او گفت من او می بینم بخت خود را در آن روز فرزند خود را
بخت خود را در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
شاید خداوند عیسی در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
پیران و من بخت خود را در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
بخت خود را در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
خود را در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
و در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
خفت در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
مرد در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را
آن روز در آن روز فرزند خود را در آن روز فرزند خود را

[illegible]

تاریخ
۸۱۷۳

در حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث نبوی است که
و مقهور شد و در حق بی غیر علیهم السلام و در حدیث نبوی است که آن
تا آورده اند چون الله تعالی بی غیره بشهرت بی غیر مشرف گردانید چنانچه
هم سینه خفته بودیت وین بخواند و در شستن او چگونه در و در
نشدند حضرت بی غیر علیهم السلام اول السلام عرض کرد و بعد از آن
ایا یکو حسین و زهرا که الله تعالی را از علی و فاطمه یکو دین است و در حق
دیگر باطل اند و در حق دین حق یعنی بر بسته است بخدا تعالی باز کرد و در دین
او است و پیش از آنکه بیان گویند زبان دارند و احادیث از ائمه اربعه
در حق الله تعالی استحق بی غیر علیهم السلام است و در حدیث نبوی است که
صدق الله بربنا و در حدیث نبوی است که الله تعالی به نفع میسر و در حدیث نبوی است که
در حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که
و حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که
و حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که الله تعالی در حدیث نبوی است که

عیونم گفت ای خاندان کرمه اند اینست گفته از پدر از برادر معلوم کردن اینست
 تو روزی به یکش گشتی ترا خواندند خود و چون خبر نزد یک خانم عقد رسید
 از من به خانه میبردند میخواستند که بدست در است برون بزد و در کرد و اندر
 تو هر گفتم اندر برین کن تا بخیرم تو هر گفتم که من دولت باین
 خودم کرد این به در دین خدا تو هر گفتم که من دولت باین
 خودم خواندند مادر چون سخن از خود او شنیدند گفت در دین بگرد و گفت
 با من است که چنین نکول میارم معلوم کند که اینست که شنیدند دختر آغا زکاء
 از احوال و در در کس از مشکاف پنهان توان کردن چون از خود میبرد
 از شکستهای تو که کنیزک خانم اکنون من بیدار او خبر کردم تا در وقت
 خداوند تو را جان بلیبم خبر کند همه در غم شد و غیبت مست در غم
 رفت زما گذشت و دختر به مادر آغا زکاء بیاید جز از لایم می توانم
 اینست که در کس از آغا زکاء و لایم که خواندند مرا از بهر بهر بهر بهر بهر بهر
 از پست در غم جانب خود کرد و گفت از خودم بخوان که بشنید این
 کلام گفت خاظمی باز شد و گفت از لایم که خواند و گفت و گفت و گفت

آغا زکاء

تو در میان این کلام خاظمی خواند و تو بشنو و گفت از خودم
 گفت خاظمی تو در شده و شکسته است و در طلب حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم شده بگردید و در طلب حضرت محمد مصطفی
 بسوزد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت
 از بهر جهت باین نیست زیرا که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت
 عمر گفت ای سر منده در روز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت
 ای در خبر خود بدست او گرفت جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت
 اینست در راه بیدار ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت
 صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت حضرت محمد مصطفی
 روزی در وقت تو که کنان برنده خود گرفت حضرت محمد مصطفی
 روزی کنان بیا دعائو در آن روز جمعی که در این زمان بهر بهر بهر بهر بهر
 و عریه استقبال کن ای او در دین تو در آن حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت حضرت محمد مصطفی
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که کنان برنده خود گرفت حضرت محمد مصطفی
 پیش نشان نزد یک خانم که کنان برنده خود گرفت حضرت محمد مصطفی

نزد من غیر تو نیست عجل گفت یا نبی الله که میگویند در این تو
 مشرف شستم پیغمبر علیه السلام گفت میگویند الله در حجره رسول الله عجل
 گفتن کلمه الهی کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله ابو جهم و خلق
 حکم هر چه پیش در کعبه رسانده اند عمر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود آورد اکنون یا نبی الله سرمه است سر دشتان تو بیایم عجل
 علیه السلام بر او فرمود بگو و تیغ در نیام بر کشید و حلقه چنان بر او زد
 کفار کشته شدند و بوف در کعبه است که در قهرمت شدند امیر المومنین
 حضرت عزرا خطاب رضی الله عنه با حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 در این کعبه را آوردند و دید بختان در این کعبه بنا نهادند و بختان
 عمر فرمود بختان کشند و گفت در بختان تا دل شکست در عهد و پیمان
 نگویند رشید و بختان بنقادند ابو جهم میگویند دید که عمر در این حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آمد ابو جهم میگویند در دروازه و دروازه
 کفر و دروازه آن بد بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 کفر و دروازه آن بد بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 علیه السلام و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 در این کعبه آمد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
 علیه السلام و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

[illegible]

هش در استقامت در پیغمبر علیه السلام گفت از خدیجه الکبریٰ هر سال
گفت یا رسول الله صلوات الله علیک که جهت تو در اسلام از خدیجه
الکبریٰ فروخته اند و تو را در هر سال یک بار بکشد با بیانی که
چون که در خانه تو نشسته بود من اینجا تمام است که من شش ماه را با تو
چون تو بر من از هر نوبت از هر شوی که بستم بعد از من است که تو در دوش
من بر آنکه که اندوختن میان من که خورت و نه گفت یا رسول الله
صلوات الله علیک که خورت یا رسول الله در این معلوم شد که خدیجه الکبریٰ
میگوید که من است که گفت دو بار که در این که در کسید
و گفت که من شش ماه را خورت و نه گفت یا رسول الله که خورت
از خدیجه الکبریٰ یا رسول الله که خورت خدیجه زینب است تو باشد
چون دید که مادر آنکه از بعد تو نکران است مع و شکم مادر که مادر
مادر بگوید و چون پیغمبر علیه السلام از جبرائیل علیه السلام چنانی از دوش
بشاید بشنید بخاریت است که گفت که مرا حق است و وقت
روز در خانه که او شش ماه از دوش خورت و نه گفت یا رسول الله که خورت
آنکه بنده که بکشد که در دوش و دوش خورت کرده با چادر است

با هیچ مژگان عزیز و مترب که در دوش بکشد و کمال کرد
که در دوش مادر و در دوش و خورت در این است و در آن که مادر و در
حق حق از خدیجه الکبریٰ در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
نیکی که کند تا قدر بدست در آنکه در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
البته عاقبت الوالدین و اگر که مادر و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
تعب و پرچه بگوید که آنکه است که در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
تا خورت و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
خورت و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
شما و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
این که در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
کود و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
سختان این است که از کور و از کور و از کور و از کور و از کور و از کور
او و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
آنها که در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش
مادر و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش و در دوش

نه خرا آورده میگفت از شومت این سخن که ماز که
کسی از گفت در کور کسی سخن مانند روز خرا آورده میگفت
بیکت بر سخن بدین معالیه در کور کسی آورده اند

و نیز حضرت فرموده من عرف الله فقد عرف الساعه و نیز شیخ
فرمود من فرموده فمنا من جبل في علمه فمنا من جبل في علمه فمنا من جبل في علمه
الله را که او را که و منان علم و لم يقل مثل هذا و هو
على عالم بالله وليس به العلم بالله العلم الدنيا و عالم الدنيا
نفس حضرت را حاتم النورانيه متعلق و نیز عارف حق و شایه
فرموده من فرموده العلم زرقی کبر او کبر از کبر است و تجلی
صورت و تحول حق و در صورت قبل ثابت و انتقطاع معبود
تکلیف در در دنیا و در حال برای بدین عارف تحقق ملک
باشد و حال نه ملاحت با مال و هم و منعت در عبادت
و در بافت جدید بود و نه یکدیگر و کتب سیر لکون است
که آنکه در شایه برکت نموده اند و در چله و و زوده
بسی در چله اهل پرستش زده اجمال در صومای و حیال
به مصاحبت رجال نموده و افطار صوم هم برگ و خست
حال فرموده اند و از محنت شایه همچون اهل ملک

در صافی نور مثال گشتند و در چله دویم فرج اولیای کرام
 و رعبادت ملک اهل کرام ترک از هر گونه طعام و اجتناب
 از راحت و آرام و تحریر از منته و مقام و متفر از کلام
 با تمام تابانجام آنکه هر یک ملائکه کرام شدند و در چله سوم
 آن سلطان ملک عرفان مانند یوسف کنعان خود
 را در چاه اویران ساخت و از طلعت نور آید آن
 چاه ظلمانی را منور گردانید و درین چله جسم آن سر
 کرده بزرگان کنعانیان کشتند و هم کبوتران کانی
 و درین چله صغوه معکوس که سنت فانوس و عادت
 موروث از آن چراغ فانوس رسالت است ادای
 نمودند بعد از تمام این چله آن بنیک فرجام و رحمت
 و الله سعادت انجام که در مجاهده نمایند رابع بود و در
 عفت و عصمت زایده از غنیده آمدند و ایشان
 آن بشوای در ایشان راجعیت معیت و رحمت
 قطب

قطب شیخان فرستاد پس چون حضرت در خدمت آن
 قطب در جنت فائز و مشرف گردید فرمودند که فرید الدین
 کلام تمام کرده آمد و **مستقل است** که روزی آن بیمار کلدر انقیان
 و آن آب و آب باغ عرفان مفتدای کرده میان آن سر و
 بوستان هدایت و بربری ماه آسمان مهربی و سرور
 خواجہ حسین الدین حسن سجری را و اعیه رفتن بطرف بیابان
 و چون نزدیک رسیدند از راه آمدن ایشان در شیشه
 کشت حضرت قطب انتقال برای استقبال چه
 خوشنید میباید فرمودند و حضرت فرید در گوشه تجربه
 رعبادت فعلی لایبره آرایید و چون الشیخ بلند
 عاف در منزل نزل اجلال فرمود حضرت قطب الدین
 را فرمودند بر خضره کافیه الدین مسعود را عذقات نمایم
 چون قلبین بر در حیره و بی ملک و بی آمدند از راه
 آن بر صاحب هدایت شتافت از اندرون حجره

این کلام در کتابی است که در این شهر از کاتبان کرام در این شهر
 از کاتبان کرام در این شهر از کاتبان کرام در این شهر

بتجلیل تمام است و پای بر برسد پس حضرت پر کلان فرمود
 زمان را متوجه بقبله قایم ساخت و خود بجانب چپ
 و قطب را بجانب شمال برپا ساخت و فرمود که گو
 که آنچه از پر خود یافتیم تمام انعام بفرید نیک انجام دادیم پس
 ان قطب همچنین فرمود و نامه تمام فصوص نمود و حضرت
 معین الدین آیین فرمودند که همچنین حضرت خواجگان
 علیه الرحمون که پر و بنوای کرده چشمتان است از این
 آویز که در صحبت ایشان بودند به رافرمودند که نعمت
 پر شما بموین الدین به بیدار پس و در مرتبه حضرت فصوص
 اهل تجرید و تفرید نخواهد رسید **باید** نزد محاسبین عدد
 آنرا گویند که اینک نصف مجموع طرفه پس واحد نزد
 ایشان نباشد هر طرف تحت ندارد و عدد و یا زوج
 باشد یا فرد و زوج آنرا گویند که منقسم بمتادین باشد
 و فرد آنکه صدوی پس اول از افراد فرد ثلثه باشد و
 ضو

آن حضرت مایه نوازه آمد
 حال بر لایق بود و در آن وقت بود
 که در آن فریاد بود

ایجاد بر شش از ثلثه است لهذا حق تعالی فرموده اما
 قولنا شیء و اولاد و نامه ان نقول که کن فیکون پس
 از جانب حق فردیت ثلثه هم هست ذات و اراده
 و امر کن و از شش نیز فردیت ثلثه یک ششیت
 و دیگر استماع قول و سیوم اشغال امر پس از حق کن
 و تکون از شش است نه از حق و نیز فصوص میا
 مجبور از دلیل هم فردیت ثلثه است چه مکرر بودن
 اوسط و نیز در باب محبت چپ حق اشارت
 بفردیت ثلثه نمود حسب ایله من دنیا کم ثلث
 النساء الطیب و قرت عینی فی الصلوة و چون
 معرفت حق موقوف بر معرفت نفس است چنانچه
 در حدیث است پس حضرت حسب نالجب
 که کنایت از نفس و روح است مقدم نمود بر محبت
 قره عینی فی الصلوة که عبارت از مشاهده ذات

است چه رویت حق بدون ماده از مواد محال دارد
جهت ذات عینی عن العالمین است و ازین قیل
فرویت ثلاثه را فواید بسیار است پس حضرت
کنجشکر که مشهور با اسم فرید شده اند بجهت اتم
داراده و امرا ایشان منظر ذات داراده و امر
حق گشته بود و یا بفرویت معروف از آن شدند
که در زمان خویش اکل موجود فی هذا النوع الدنیا
و اول دلیل علی ربه بوده اند و غیر این فقره از کتب
عالم تحریر که مناقب اولیا خیر بود شنیده که چون
حضرت قطب الدین جهت منتهی خلقت
عطا فرمودن بکفایت کنجشکر بخدمت خواجه
معین الدین فرستند و حضرت کنجشکر را نیز هم
بردند چون در خدمت ایشان رسیدند از کرامت
ایشان بود بخدمت پیران اظهار نمودند پس حضرت

معین

معین الدین فرمودند ای قطب الدین رسالت ناب یقر
را که در ملک منهد و بنجاب برای ارشاد معرفت و ستاده
فرویت ثلاثه که باعث ایجاد معارف است
از من و تو برین شخص تمام گردیده و ظهور امر ارشاد در
تمام بلاد ازین تتم فرویت ثلاثه روی خواهد نمود از آن
روز در این نام حضرت چون آفتاب عالم افروز گشت
و انوار نقیب شد حضرت بلقیس کنجشکر جبار قول شده
اند یکی اند و حضور پیر نور یک بار در آن شیخ میر و عباد
رب غفور در جلد نشسته بودند پس چون جلد تمام شد
آنحضرت قدوسی خاک بکشت افطار روزه بدو
گرفته بدان مبارک انداختند پس چون خاک در ذوق
یاک ان سداک جلاک شیرین تاک انداختند
همچنین سه بار تکرار بار نمودند بعد از سیوم بار بار
غبارشکر از روزه را افطار نموده اظهار تقصیر و توبه

از حضرت قطب نور بار فرمودند پس چون بر خیزد و بپرسد
از علم تقدیر بود فرمود ای فرید الدین کنج سکرستی از آن
روز و بقیب باین لقب گشته **بلاقل** دیگر بگو روزی
از حضرت در آشتای راه میرفتند و بدیدند که کاروان در
راه می آمد و سواران بر باهم راه ایشان حضرت فرمود
که در میان پادشاهی شمان چیست ایشان گفتند
که خاکست پس حضرت فرمودند خاک باشد چون
قدری راه رفتند پس نزول و منزل رحمت شمول
کردند و بیند که از برکت گفتار حضرت به بارانی که
کریده پس نام شده باز پس رفتند و ملاقی بحضرت
عبد شتایچه شدند و بآسته عای تمام و الحاج پل
و تمام باز و عای کنایه خاک را شد از آن کنی که
میخواستند خاک چون در نظر باکان زرت شود
خاک را شد شدن آن تر است و **باین** فقیر

فرزین از زبان شیرین سخن محمد و حسن که در معرفت
دو الهی باطن مرئین در کشتن و فهم آثار حضور بی حضرت
بر چنین فیض الیقین ایشان استماع نمود که چون
آفتاب ملک لاله ملک در دایره شرفناک با افواج ملک
افلاک و باران این سیاه و ادویه هر یک را که در
مذاکات برستان شرفناک بود و روانه از و تمام شود
در کشت بکانه که دیده هر یکی از اینها و ادویه در دست حضور
بکاری خاص سرور بود و نه خبا که هیچ قطعی فرمایند
سپارد و پیش حضور و روی دادند **سپاه** گویم بگو
روان **توهم** از دست خویش شاره میفرایند **کار** همه
تمام رسیده **خاسته** و ادویه نظامی رسیده **و چون**
جنب اعلی با دادنی رسیده و یقین قریب تر از
جبل در به فالین کردید و از انجبات تحفه پیش نهاد
دار رسیده ملک علام مقاصد عاز و انجام یافت

از جناب رب اللہ باب مشرف خطاب متعالی
گشتند که ای یار خوش کردار من انتقام دلکش
در بار آوردی و آنچه حاجتم را نجات دادرزید
خوش کف شبرین شکر در پیش شاه حبیب انبیا
که با است پس سرور کرده اخبار اعتدال را ز ابر بر دلا
با بن خوش گفتار اظهار نمود که خداوند ابرای کائنات
داین کس را برای کف و پیش گذاری آورده ام و اشاره
بروج برفیق حضرت نمود پس از برکت قول رسول
این لقب مقبوض نزد اهل کشف و عقوف گشت
و نیز نقل است که روزی امیر خسرو پیش محبوب
الهی عرض نمود که حضرت انعامی بکجوی و در پیش خویش
فرموده **که** کسی را که در گریه آرام نشتاب بخدا
نمیش باز چون آفتاب **به** بستم در از دولت خوشتر
عنان **به** نبرد چنین شد بهر خون چنان **به** پس نبرد
نکر

شکر سفید را گویند و بهر خون چوب سرخ حضرت محبوب
فرمودند که مرا و این شیخ از شکر خنده دار چوب
سرخ گریه ورشته است یعنی در یکدست من شکر یعنی
خنده و شکر را مقید یک دست کرده بر دستگیر
کجاست که است بر که غلام او کرد و خنده ابدی نصیب
او کرد و پس این لقب از برکت ایشان مشهور
کرد و چون بیان مرزب و بیان مناقب این
نعمت ثاقب که در شارق و مغارب یک در جمیع جغایا
اظهر من الشمس اند از مقوله تبیین بین و اظهار برین
است ابتدا عنان بیان ازین صوب معلوم ساخته
در بیان مستقیقان انحضرت که تا قیامت باقی
خواهند بود و معطف سازم لیکن چون شمار **عند**
الغیاب حمایت دار شد که ازین برج ابدل دلو
نادر شد و از و هم داد و یک این اخو عباد در **بیت**

از و باد اندامید او بر بیان خلفای چهارگانه
کبار انار فیوض ایشان چون شمس شهباز در اطراف
واقطار عالم داشت مستفید کردم **فصل در کتب خفای**
از ادبیائی مکمل خلیفه اول بهرالدین بن اسحاق
است از اولاد امام حسین و هم از شیخ خویش
ذی النورین دارد و صاحب ولایت و کرامات است
و خوارق عادات ایشان در کتب سیرت هر دو
و تاجیه مخصوص مطالب و تارخ اهل حجاز
از روح پر فتوح ایشان جاری است و نظریاتی در
از هر جانب بنام و آن در مجادلات روز شریف
متواصل و برای قطع و فصل نمودن حضومت عین
تمسار عین کوزی اب ازین عالی خباب همچون
فصل الخطاب حضرت داد داد اب خباب نقل
مشهور است و مدعی عین از مکان بعید است
و نهون

نوشتن کوزی روانه از خانه شد و در انشای رادی
مدعایه را گفت من خفیه سازم و بر اب کنم و جرم
ازین اب بنوش اعتقاد من انیت که آن بر این خفیه
را همچون کوزی کرد اند پس مدعایه چون دهن خود را
نزد خفیه بردماری سر از خفیه بر کرد چون مدعایه را
معاینه نمود اقرار بحق مدعی کرده از طریق انکار با گشت
و نیز نقل است که آن سیادت مرتبت رفی
خدمت شیخ احدیت منزلت داشت بود و هنوز
نقرموده که یک عورت پیش حضرت آمد عرض نمود که
حضرت برای استماعی ولد آمده ایم و چون خبر من
خبر آنده جهت غلامی صورتضای و تقدیر بود خباب
اسرار یقین جلال الدین فرمایند **مشهور** آن دل کو
مطلع تنبایا است **:** بر عارف فتحت ابواب است
با تو و بول است با ایشان در است **:** با تو سک و با

با عزیزان گوهر است: آنچه تو در این عیان: پیر
اند ز خشت بیندیش از لیل: پیرایش اندکین عالم
نبود: جان ایشان بود و روزیای خود: پیش ازین
تن عمر نکند: پیشتر از گشت بر مرده شدند:
مطلع بر نقش هر که هست شد: پیش از آنکه نقش کل
بالت شد: پیشتر از فلک کیوان دیده اند:
دیده چون به کیف هر ناکیف را: وید پیش از کان
صحیح و ضیف را: و در دل انگیزی را دیده اند: و در
فنا و محض شے را دیده اند: پس حضرت جیت طالع
بر احوال عیان که لوح رحمن است از نزارش است
حضرت لبران شاه دن و فرخان ساخت ان ال
سید سلطان چون بیان چنین سخنان از لیل
ان قطب را نشاند: و در آنک حسن ایشان
چرا که سخن حضرت از مقام روح و حی بود و خاندان

فریاد: جسم ظاهر روح مخفی است: جسم چون
دستین جان بچو است: باز عقل از روح مخفی نر بود:
زانکه جنبه های موزون سر کنند: زان مناسب ایدان
افعال است: فهم اید و ترا که عقل هست: روح
و حی از عقل پنهان پنهان نر بود: زانکه از غیب است
او زان سر بود: عقل احد از کس پنهان شد: روح
و حی را مدد یک بر یک نشد: روح و حی را مناسب است
تیر: در نیاید عقل کان نبود غیر: که جنون بیندگی
چیران شود: زانکه موقوفست تا او آن شود: چون
مناسبی احوال خضر: عقل موسی بود و در پیش گذر
نامناسب می نمود و افعال او: پیش موسی چون نبود
حال او: عقل موسی چون نبود و غیب بند: عقل موسی
چو بود ای از جند: از خدمت شیخ اجازت گرفته
بوطن خویش مراجعت اندیش گشتند و آخر الامر ان

عزیز القدر ال سید البشر بعد از جسد مبارک
 در خدمت بر حسب علم قضا و تقدیر حسبیت
 پیروزی که نصیب او در روزی خاص فرخنده گشت
 بود آمدند چون از دیدار فرحت آثار بر فیض بار
 سعادت اندوختند همان وقت آن زمین
 رفت با هیئت فرزند از محمد مود الجورای پران
 شربت مصری با اعتقاد قلبی و بگری پیش حضرت
 آمد نظر خویش آن فرویت اندیش نهاد و چون آن
 پدر شرح و دین کرامت بر صاحب تکلیف
 باین الیقین معاینه نمود و نیز وقت سعادت
 رخت الم یان للذین الذنون نخش خلوهم لکم
 الحمد یوم سید بارادت تمام سعیت یاق شیخ
 فرجام فرمود در نظام با سلسله خدام کرام انرجع
 عظام نمود پس آن حضرت از شیخ حسب شہرت
 بنیت

مظهر نور انبیا و سبب انوار کمالهات بیان آن در حقیقت

نیت و یکی از انبیا این است که آن الجورای شہرت
 مصری گرفته پیش مرید عقیدت اندیش نهاد و بزبان
 که ترجمان لسان رحمان است فرمودند که در بیان و
 زبان از جمیع قربات و بلدان چه از بنو و چه از اهل انما
 در هیچ قرون و از زمان تا القراض جهان او ندای
 بر از شہرت نظر شما خواهند بود و در کت قبل
 اتیان تا حال جفا نیست که از سبب عیانت
 بیان نیت فرید مقام حامی دین استین شیخ نظام الدین
 است و لقب ایشان محبوب المی است و در
 اسباب این لقب مناجات را احوال بسیار ازین
 این است که چون در شبی که همچون سحر لیلته البدر
 بزبور نور منور بود ملک چون شب قدر آخر از
 شہر یک تنیز پر جلیل البرز راه ملک اخضر
 پیغمبر بشر که تمام اب کون و شفع زود مختار

دوم

خزانة القدر

رسید و محفرت در خانه انبیا باد و چشم جمعی
در خواب بودند و با دیده میباید با مشاهده انوار تجلیات
سجایند پس آن یک سعادت انجام با تعظیم نام
رسول کافه امام را بیدار نموده از لذت سلام
العلم شریف گام ساخت و عرض نمود که جهت محراب
ذات مصدر فضیلت براق پسندیده حرکات
از رو ضات جنات آورده بر خیزد و سوار شود
که چنانکه ربالض از زمین را از آب جوی خوش
به بیار ساخته اید جدایت علیین را از آب مال
خود کف در گنبد پس محفرت با مرکب کار بر پشت برآ
سوار شده و جبرائیل یک در پیش آن شهوار
مرکز زمین بسوی گردون دور برآید و بدر پروردگار
روان و افواج ملک و انبیا پس و پیش آن سر کرده
اصفیا و دوان بنی امجد چون مقام او ادنی رسید
و با تمام

و با تمام فتدیه فایز گردید و آنچه در بی بود دید و آنچه
بافتی بود یافت حق تعالی با حسب خود فرمود که با ملک
از و صایان یکی نیست که شمنی بدین بیت و
نام و در سلوک بر آثار اقدام تو باشد اگر سعادت
اند و صحبت تو کرد و سلام من با و رساند که او
محبوب منست و اللهم می خود را که غیله است
و صحبت او صیت فرمای تا آنکه این سلام من با
محبوب من برسد پس محفرت رسول مقبول
با محفرت علی وصیت فرمود و محفرت علی همین
نصیری و کند آمار مان سعادت سعادت اگین خفرت
فرید الدین رسید چون محفرت محبوب رحمان
جیت بعبت بخدمت محفرت آمدند و این
شناخته سلام ملک العلم را بیداد و بعد
از ادائی سلام دو کانه برای سکرانه ادائی و

پیر خود نمودند و نیز حقیقتاً پیدا فرموده فلان کتبی
المراتبیونید بحسبکم الیه یعنی دوست داشتن عبید
مرحق تجار را بدین متابعت روح صادق
منبت و در متابعت رسول محبت حق لازم چه
متابعت رسول شرط است و محبت حق خیر است
وجود شرط بدون خیر اجمال پس ازین آیات
قرآن نیز دلیل اسباب محبوبیت محبوب
بر الواعض ظاهر است و در این حدیث متفلسف بصورت
عبان گردیده هم در حضرت را اطلاع بر جمیع مراتب
وجود و منشأ و استیلا و در عالم متعالی و در روح
مجدی بود که چون شیخ شریف العالم فرید الحق
آینه نور مطلق و صمد به حبیب حبیب جمال
یافت جسم مبارک را در مقبره منوره معون
جبار و علم حضرت کج علم در سمت مشرق المانت

کرده

کرده نهادند و عمارت روضه منوره آغاز نهادند و
صیدان از ستغیدان و مستغنیان حضور و خدمت
و حفاظ و صلح و خلفاء خاطر بودند که بر هر حشمت
ختم قرآن مجید کرده خدمت نمودند و چون روضه
شریف منور شد و وقت نشاندن آن سرود
بلاغ احدیت در روی نزدیک رسید خلفاء و سایر
مرجیان آن گنج عثمان را از خاک مرقد برآورده
و کفن مبارک باز از سر نو پوشانید بر چهار پای
نهادند و نماز چهار باره گذاروند که کاشف حقایق
استیلاهای حضرت محبوب استیلا بدوستان
حاضر گفتند که و انما اکاد با شنید که بر خبازه حضرت
پیران و عطف مع جمیع بزرگان و صحابه و اهل بیت
و تابعین و انواج علیک حاضر شده که هیچ جای پا
نهادن نیست و چون نماز چهار باره گذارده شد چهار

بای را یاران بر ووش گرفته بجانب روضه آمدند و
 حضرت را از در و در زده که بجانب جنوب است
 داخل کردند و رسول کریم علیه الصلوٰه مع صحابه کرام قائم
 چار بای گرفته ازین فرور زده مشرقی بیرون آمدند
 در جانب جنوب متصل روضه قیام فرمودند که کمال
 انجا حیره خور و مرست کرده اند که قدم عوام بر آن
 نرسد و حضرت محبوب الهی چون مطالبه این
 حال نمود از زبان فیض ترجمان رسول انس و جان
 شرف باین خطاب خطاب شدند که ای نظام
 شریعت و ای امام طریقت مردمان را بگو که هر که از
 در و در زده یکبار در تمام عمر داخل شود از آنش دفع
 سلامت گذشته داخل جنت گردد پس نظام
 سلمه فروغ و اصول چون دستوری سر سر کرد
 از رسول مقبول شنید با در بلند مکلم باین کلام
 کردند

برسم خدا و ان و بدست مبارک خود در خطه نورانی فرمودند و بعد بگو

کردید که چون ان محبوب رحمان و محبوب
 سبحان صاحب ابقان و اهل عرفان بود در کرات
 و خارقا عادت ایشان از خیر بیان و احاطه تنبیه
 بیرون ملک چون ذلت شریفش جامع مراد
 جمیع اولیا بود موسوم بنظام الدین اولیا کردید
 جمیع همچون ابراهیم که در کلام مجید حق سبحان او را
 بلفظ امت یاد فرمود که ان ابراهیم کان امتا
 و اهل عرفان و صاحب مرتبه ولایت با جالس مجالس
 قرب نوافل باشند با قایم مقام قرب فرائض
 و چون در قرب نوافل که بنده فاعل باشد و حق
 و است سرزد شدن نفعی که از وایره فهم بیرون
 باشد از وی سرزد پس محقق شد که وقت
 ظهور حکم شاه ان آداب تمام باغ ولایت
 قائم مقام قرب فرائض که در ان حق فاعل بنده

الت باشد خواهد بود پس ثابت شد که کلام نبوة
از تمام از حق است نه از حقیقت نظام خداوند
انعام عظیم و کتاب کریم از احکام کیم و از قیم چپ
رسول کریم بیان در صورت عیان فرموده که آن محبت
تن بودند و هتتم این رنگ چون از دنیا نرس
که نشاء شبر فوس بود و با یوس شدند و با یوس
حقیقی مانوس جنتی است نه از دنیا و با یوس
خویش از شرب اندیش نشان بخشید و در اوست
و در هشت و گنگ این که خبر مرزا را از اهل این
رفیق مع علی مذکرات اهل در هشت خواهد بود
خبا که اخبار صحیحه مران دلالت دارد پس اگر
مردمان اهل ایمان بفرموده اهل ایمان از دردی
که مرور سرد و مرسلان و لو بیای حفرت رها ما نرس
زمان دران باب جاریست از انرا این جا می
آید

شوند بطریق او یا در هشت باشد هر که از یک
که می بینند که احوال انصاف ولایت
در نهایت بین غایت سیه که سایه عرش باد
وجود حققت مسعود بر زمین نمی سوه لهذا آن حق
از خودی خود مجبور رفتن در نور از خود در و در
مطلبه شتر لک با صاحب ملک شود و در حق
رسول این خبر منقوص از علما و فحول است
که من رانی فقدری الحق پس از شیع اصل
را از اهل محبت نبی الهی اتحاد و معیت با رسول
افصح او ص خواهد بود و حجت با بودن سایه
پس خوف خوف عین خوف شمع منقوص
خواهد بود و بر رویت حق و شهادت نور مطلق
و صوف در محبت لازم پس متوالی مجبور
الهی برای همین کلمه مبشره گفته باشد

در مبعث رضوان حضرت رحمت رحمت
 برسلان را بخود افاضت نموده و فرمود
 بدالہ فوق ایدیم در بخت بدایزدی بواسطه
 احمدي در جمع متابعان از آن سرمدی باقیست
 پس بدشت کرام نیز بدکک العلام است و بد
 است و صفت عین موصوف و در دیدن
 موصوف حقیقی حقیقت لازم پس متوالی
 بین کلام مشبه فرموده باشند
 که مراد از لفظ باب در کلام ان مرجع اولوالله
 طریق سلوک بر خود باشد و ظاهر است که هر که
 سلوک بر طریق حقیقت اهل مشیت نماید
 داخل حقیقت خواهد بود
 که منشأ جمیع اسماء اسم شریف است و جمیع
 اسماء ایشان از وی اند پس اسم ذاتی اسماء
 صفات

صفاتی را حقایق و استیجاب نشیده تا امتیاز
 از دیگر یافتند پس از حق تعالی در کلام نفس نظام
 صریح فرمود اسماء عایه وی پس چنانچه اسم جامع معبود
 تمامی اسماء است منظر جامع متبوع جمیع مظاہر است
 و متابعیت منظر جامع مشتمل است چون جب
 اوطان از الوقات النفس و انبیا است رحمت
 خان و ان از هوای نفس است و در یک
 هوای نفس عده حقیقت ثابت و ثابت کوهی
 النفس عن الیوی فان الحقیقت بی المادی پس
 احسن از آنکه بعیده و ترک نمودن حایا بالو حقیقت
 زیارت مراحمه منور اولیا که مظاہر جمیعت اسماء الهی
 اند مستقیم ترک هوای نفس است و ترک هوای نفس
 مستقیم وصول در حقیقت کما نطق به القرآن پس
 میتواند که محبوب رب قدیر مضمون این تقدیر
 ملا فطیحه نموده کلام مشبه فرموده باشند

در حقیقت

در کلام مجید بدیشان خند و عده از رفیع خوف
 و خرن غشید بکس بود تا کید اکتید فرود
 و لایق اولیاء و خوف عالم و لایم کفر خون
 و زده حق خلاف منسوبیت جنایچه خود
 فرمود ان الله لا یخلق المیعاد و خوف بر کرده
 لایده باشد و خرن برفوت شدن مطلوب
 و چون اولیا مقتضی کلام علیک اعلی از و زده
 مکاره ملعون شدند و از رفوت مطالبه نمودن
 پس مطلوب محبوب که مصروف حجت است
 در حق و احلیس از کلام اصمد و الصا و قین
 و حصول آن بصورت روشن ترین و ارفع و طایع
 گردیده لمن لا ادنی لب سر انجام تمام عالم
 انام چه صاحب صلاح و چه اهل انام اتفاق صوفیه
 کرام بر رحمت است جنایچه مولانا جایی عبد الرحمان
 در توفیق عنوان قرآن تصحیح بیان نموده

و نیز

جایی اگر ختم بر رحمت است بر چند حاکم
 از رحیم ملک شمع در فتوحات و دیگر مفتحات
 خویش حاکم فرعون الوهیت اندیش لطافت
 اثبات نموده و نیز در بخشیدن کفر اندیش کمال
 رحم است و حق بکمال رحم موصوف که هو الرحم
 الراحون پس محبوب الهی اگر مردمان اهل انما
 که یک بار کلمه گفتن ایشانرا کانی است بوصول
 جنان در دعوت نمودن ایشان را زیارت
 مزار بر فیض بدل و عده حجت و بدیع و عزت
 نباشد چون از دعوت مقبوف صله الله
 علیه و سلم بسیار زیارت بهشت صدور یافته
 جنایچه در شان عشقه مشرود در شان مشر
 خروج سنا و غیره باشد که معشیت با حق
 پس اگر و یا از کمال معشیت باقی و تمام متابعت

و نیز

یا رسول مطلق از وی هم بشارت نبوت در حق
که یک سرشت صا در خود روست
در کلام مجید در شان دوستان و حیدایت حق
بدایت رسیدیم بشری فی الحیات الدنیا
پس متولند که حضرت محبوب بشارت نبوت
از رب مطلق شنیده باشد و برای آماده
عام ناقل از ملک العلام باشد تا پیل از دست
یک فرجام خود مذکور است
که چون حضرت ابراهیم علیه نبیا و علیه الصلوة
از عمارت بهیت الله فارغ شدند از رب
الغوت ندا در رسید که ای ابراهیم بخوان
مردمان را از بارت خانه مرا کنند حضرت ابراهیم
عرض نمود که خداوند از من تا یکبار رسد از جناب
رب الغوت ندا آمد که خواندن از تو در سائیدن

لذنی

از من پس متولند که بمصداق حدیث رسول عظیم
الله خلق که علما را متبی که انبیاء نبی سرانیل حضرت
حضرت محبوب الهی بعد مرمت و تیار روضه
منوره که کعبه جان و دل در باب دولت قائم
مقام ابراهیم باشد و یایب بنیایب آن
و همچون ابراهیم مافزون بندای این کلمه
از جناب رب الله باب شده باشد و
این مفهوم کثرت و محبوم خلاق علی العموم در
روزگارشودان باب مختوم آن مخدوم که از اقام
رسول مبارک است همچون در روز حج مبارک
در شان رسول حمید از رب شنیده
و این مفهوم آیت رسید که ما نطق عن النبوی
هو الله و حی یوحی و هم شیخ در خصوص معوض بوده
که النبوی المعوض الله من التهم اللرض یعنی هو المعوض

ترین خداست از خدایان زمین و در جای دیگر
لسان قرآن هم تبیان بیان باین عنوان ادراک
فرموده که افرات من اتخذ الله هواء پس در
متابعت هوا خدایان هر دو سرای و در رتک
هوائی جمیع تصرفات سببه تصرفات ملایک
اعلیٰ لهند که از تصرفات رسول مقبول سر باز
و انکار کرد زبان شریع او را بکفر نسبت فرمود
پس تا یک هوا چه گوید گفته او گفته حق باشد
چنانکه مولانا زوی که کاشف سر بکتم هست
فرموده یاد در مردم هوا و از زود است
چون هوای یکدشت به خام بورت خطه تا
یکروزه و آن کینا خبر کینا ایضا و او بیا آنکه
فرما بدشتان از هوای باران اولیا از کبر است
پس این تخریر فقر بروج فیر و خبر و فقر و فقر

با من تصور کردید که کلمه مبشره کلام رب قدرت
نه شیخ بشیر و نیز سلطان شاه ضامن سفید و سیاه شمع
خلیق در حشر گاه فرموده اما الله وانی یوسف
ابن یحیی که صفت ملک است که هر چه در ملک اندازند
ملک شود چنانکه فرموده اند هر چه که در کان ملک
رفت ملک شد پس بمصدق قول اصدق از
جمیع صدق محقق و مصدق کردید که حضرت شیخ
نظام از متابعت سعادت کافه انام بر وجه نام
و از هر دی حبیب ملک العللم فایز مقام
و مشرق کشته پس آن پاک از هوای پر شاه
مملکت و فی قبیله مکان قایم حسین او او
صاحب مقام تلمیذ حضرت نظام الدین در حشر
محبوبه قیام فرموده حکم بکلام من قبل من بعد
کان انسان النار کشته و چون محبوبیت انقضا

برای عمل ثابت است و از آوده محب مخالف از آوده محبوب

نابت پس شیت و از آوده محبوب ای می محبت **و نیز در**

الاف منقول است که روزی محبوب ای طهارت

می ساختند و خادم نبود و شانه مبارک در طاق بناده بود

و بعد از فراغ وضو چون نظر مبارک بسوی شانه فرمودند که

از طاق بسته پیش حضرت افتاد پس این کرامت

دلالت دارد که جمیع تعرفات حضرت نخواه قوی باشند

خواه فیض تعرفات ای می از سبحان پس انکار و شک

در اقوال و افعال صاحب کمال شکر کفر است بخود یا الله

و نیز در کتب خروج آدم از فردوس برین نحو شستین

آیین بتین فرموده اند که در پشت ابوالشیم حساب خیز

بودند و ای اهل شریعت مکان آیل ایمان است اهل

طغیان پس ازین حکمت جهت صدور زلزلت از مقام

اجل بختیض خبری افتاد و چون انظار افعال حمیده اخبار

و برادر حفصا زیمه اش را ضروری بود تا محبت بالغه حق را
و از عبادت بعد از غیبت اهل نادر و جنت راحه و صفت
بیت بعد از حق تعالی ذات مطلق را در مراتب انبیا و اولیا
ظاهر است چنانچه مولوی فرماید حق از آن است که تا جسم
مکان تا بیاد دارند بنید امتحان و چون این امتحان و هرگز
و اقران تا انقراض حیان یا قیست پس بودن ولی در
بره دردی از دور و از لازم چنانچه مولوی فرموده است پس بهر
ووری ولی قائم است تا قیامت از مالیش دایم است
پس امام حق قائم آن ولی است خواه از نسل برخواه از
علیت پس چون ولی در امتحان یا بنی ساد و بی شد تا
ولی همچون متابعت نبی لازم گشت و چون بنی جهت
امتحان صحابه تحویل از قبله سیمان بطرف قبله خلیل رحمت
نمود و متابعتین را با رت سبب فرمود پس محبوب ای

ای که ولایت ایشان از غیر من اشرف است اگر مضاف
بهت امتحان دعوت نماید که تحول نمایند از توجیه قبلی
نفسانی و وسوسه شیطانیه بطرف زیارت کعبه قرار
ببر فیض ملاکرات سبحانی است و ضابطه این را بشارت
جنت فرماید شاید چندی در متابعت اقوال و افعال
تابع نبی است و در حق امتحان مساوی بینی **و غیره**
بهانه سخن یعنی لفظ سخن بر لوح میان بدین عنوان عباد
فرمود که سخن لغو نیست از الوتر تجلیات سبحانه که چون
حق یقین بر دلای تقوی منقاد در لباس کلام تجلی می آغاز
فرد سخن که در شمع فانوس خیال است چهره افروز ظهور
میکرد پس این تقریر بکلام موصوفه تصور الهی نور السموات
والارض است مفهومی گردیده که قلب مرات ذات بخیر
مشکلات و خیال آن منبع جبهه فانوس مثال و حق منجی در

محرر

صورت کلام مهیج و دعایت ارشاد پس کلمات
بشارت آیات از مهیج است نه از مشکلات **و غیره**
در کلام بیقین نظام و مانت و ن الا ان یث الله اعلام
ازین مردم الباقی و انما بجملة عام فرموده که مشیت به مشیت
من است و چون مشیت خواهم برید که قلوب ایشان مطو
بایوبه تقوی سیه اند مشیت بحضرت محدث شد پس مشیت
جواب قدسیه که نفوس قدسیه اولیا است بطریق اولیه
مشیت حضرت احدیت باشد پس بشارت عارف کلایی است
معبود الهی است **و غیره** در کلام که براق از روح الدار
بر لایق است ماکروه اهل تمیز خطاب موجب بایوبه جیه و مالک
تاکید تشبیه نمود الا الی الله تعالی الامور الی برجع الامر کلهم
پس چون مرجع جمیع امور از اهل خیر و عیبه از کمالی شرع علم
قضا و قدر است پس اگر وی ذوالقدر که از خودی خالی و از

سر اسر بر باشد راجع یا مرجع جمیع مراجع لطیف و اوفیای
و راجع خواهد بود پس امر محبوب که محبت شد **شاه رسل**
و نادی سبل و رهنمای مسالک عمل با پیشوای ملائک و مقام
نیفت و صیت چنین فرمودند که یا علی اگر بگردان با عمل اقرب
نماند تو تقرب بیا صاحب غایتی تا از هم در مرتبه سابق باشی
و بدرجه فایق چنانچه در شنوی است **یا علی از جمله ملائک**
الیه بر گزین تو سایه خامی آله بر کی در طاعت بگرخیز
خویش را از غلبه انگیزه تو برود و سایه کامل گزیز تا بری
از دشمن پنهان سبز در بشه او پوش گشت است **خدا**
چشم کن و الله اعلم بالصواب و اتفاق صوفیه عام است که او را
که لم بعد از حلت ازین مقام زنده اند با جام الهی میخوانند که
آگاه محبوب اله در شایسته شایسته دادن برودمان این کارگاه
بزیارت مرز پر چون ماه بر پشت مفهوم این حدیث را رعایت

کرده باشد درین حدیث وصول بدرجه بلندی مقرر نموده اند
نمودن سایه ولی از بند است و از درجه بلندی بهشت مراد
و گشته باشد **و نیز فرموده** که مراد از خفرت از خفت که در کلام
شایسته است که نام واقع است ذات مورد فیوضات معطر
فتوحات سیر دستگیر خود خوانده باشد و ما خفته نشد
آورده آن شیخ از زاده ائمه است که یکم باشد فاضلی فی عباد
و ادب حقیقی چه نزد صوفیه عارف که مورد و در نور ظهور
اسرار است بزرگ حجت بر ششمار شمار دارد و کلام اسرار
بیار است **نیز قدوة العارفین** شیخ نجی الدین در قضا
یک فرموده اند که المحدث از اقران با تقدیم و سبب
از المحدث و چون حضرت محبوب الهی صوفی بود الوقت
بودند در وقت آخر ازین باب کلمات تکلم باین کلمات
شایسته آیات شدند پس برین تقدیر کلام شایسته

تسلیم کلام ملک علم است نه محدث **در تفسیر**
 فرموده که ذات چون معر از صفات باشد او را الله تعالی
 گفت پس بنوازد که حضرت در وقت رسانیدن میخام
 خیر الانام کفاوه خاص و عام متعین کج صفات باشند
 پس درین صورت نیز کلام حق باشد نه بعد از انباشت این
 در نفوس خاص و عام چنان نموده که از اطراف بلاد
 خلایق بسیار و از کثافت عالم مردمان بیحد و شمار
 در ایام عرس انجیح آبرار و اختیار حاضر شوند **در تفسیر**
 برانند که ظاهر و مظاهر اعیان وجود مطلق است و آنچه از
 مظاهر ظاهر شود هم از ظاهر است نه از مظاهر پس برین
 تقدیر نیز کلام ملک العلم است نه از حضرت نظام **در تفسیر**
 در تفسیر ایت و اتقوا الله فرمود که خود را اوقایه حق گردانید
 پس آنچه از اوقایه حد و ریاید از مافی اوقایه است نه از

و قایم پس برین تقدیر کلام مشهوره منکلم حقیقی است نه
 وافی **در تفسیر** همچنین مقال و غلبه حال از بسیار حسب
 کمال سر زود شد لیکن مقام مجتوب پاک به اجبت است
 ساحتیه باز از البر و ماطفی در کمال یقینت بود پس از
 تائید مقام ایشان تا زمان حال بود و تائید کلام است
 اوست ام انجیح کرام محبوب حضرت عظیم تا ساعت قیام دوام
 پذیر **در تفسیر** از شبهای رسول مقبول صلی الله علیه و سلم
 و عایشه صدیقہ شسته بودند در حجره منوره و حضرت صدیق
 ردای مبارک حضرت را بر سر مبارک کرده و در سخن خجسته
 حاجت از حواجج بیرون آمدند یک بار آن مبارک و جام و بد
 مبارک هم تر میشود و چون نزد یک رسول قریب و صوفی است
 فرمودند یا رسول الله باران مبارک و حضرت فرمودند که هر
 شب حاجت حضرت عایشه فرمود که ردای حضرت است پس فرمود

که بداران صوری نیست بلکه بداران قبولیت که بر
 جامه های مایان میبارد و نیز بر این یوسف علیه السلام
 چون بر روی یعقوب علیه السلام رسید بانه بصارت
 از سر نو نصارت یافت و چون فیض یزدان بسیار آمد
 خلیلان حضرت رحمن که چندگاه ملاصق اجسام ایشان
 باشند بدلائل ثابت شد پس فیض حضرت سبحان
 بر اجسام محبان دیان که چند سال از روح مطهره ایشان
 در اینها باشتعل کمال اشتغال لعبادت ذوالجلال
 نموده اند بطریق اولویت و اکثریت جاریت را پیش
 که در حضرت از قبیل فیض همان که پیشتر خواص است
 باشد نه نسبت رضوان که پیشتر خواص است و نیز این خبر
 که همیشه بتواتر است دلالت دارد که کلمه مشرق محبوب رحمن
 کلمه حضرت سبحان است چه که از طاقت ان عاجز باشند

نظیر این چنین سخنان موشه در نفوس مردمان که با
 وجود آنکه صد در این از اندک بن ترجمان و باین سلطان
 مشایخ و در این حدت ششصد سال شده که گویا الحال فرموده اند
 و خارق عادت و معجزه فعلی حق است که بر دست عبد ظاهر شود
 و آن خبر اینست که در زمانی که شجاده نشین حضرت فرید الدین
 عاراج معراج علی شایخ از بهر هم گری بودند در عرس مبارک
 یک عالم مشرق بیاید گفت که رسوم عرس مبارک چیست
 و چه از عوافت و چه داخل شدن روز و شبیت چه پیشتر
 و بی آوردن که آمده باشند وقت که در شبیت کشاده کردند
 باصوات نموداده خواهد شد چون روز کشید و در شبیت آمد
 و وقت کشادن در رسید و خلایق را بنوه و بانجم پیش
 در مبارک حاضر آمدند سجاده نشین با عالم مذکور پیش
 در تشریف فرما شدند پس حضرت شایخ ردای مبارک را بی

و در این حدت ششصد سال شده که گویا الحال فرموده اند

بر روی عالم مذکور انداخته فرمودند که چه بینی بیان کن پس
ببرکت روای میبارک عالم مذکور را دولت کشف عالم شال
دست داد و معاینه نمود که اکثر مردمان همچون حیوانات نیستند
و چون در کشته شده و کشته شدن از در حجت عالم را دست داد
عالم مذکور نیز چنین بعیرت که آن حیوانات چون از در حجت
داخل رفته شده از در شرف برین آینه بصورت آن
میشوند عالم مذکور بعد از معاینه این کشف نایب شده بیعت
بحضرت شیخ نمود و چون دلایل بعینیت من حیث الصور
تمایز و تعاییر دارند اما من حیث المعنی متحدند زیرا که
هم اشکال و نتیجه هم صور و امثال واحد و کن آنست که کلام
ایشان از تمام آن سر کرده اولیای عظام کلام ملک العلام
است بلکه تمام دلایل خمره این منبهم با نقل مشهوره در
عوام و مشهوره در تورنج عظام موافقت دارند نه مخالفت زیرا که

علام

خداوند نقل مشهوره انکه کلام سلطان اولیا اکرام کلام سید
الانام است و کلام رسول کریم کلام سبحان علیم است بمانند
و ما یسطق عن الهوی پس دلایل خمره با نقل مشهوره
مخالفات ندارند بلکه بر دو منتهی نتیجه واحدند و همان یک
مطلوبیم از مطلق الی بسیار حراف حقایق اشکالی
ولی شمار این از ادوات بر تبه ولایت رسیده و چون
در زمان حضرت ناطل که مسند خلافت قطب دایره
زمان و زمین حضرت شیخ فرید الدین نذات قدس صفات
سلک راه طریقت و واقف مقام حقیقت کیف الغرایب
محبت فقری و العلمی مدد پر کار سخاوت و اشیار دلو
شیخ محمد یار مد الله تعالی غلاله از آستانه و پیراسته است و تا
قیامت خواهد ماند که قریب شش صد سال گذشته و آنکه
در شش صد سال از اولیا اکرام از سلسله حضرت محبوب ملک العلام

شده اند چگونه شمار ایشان کرده شود چه درین خبر و زمان
 و اندک او آن از نور شمع شبستان یقین صاحب مرتبه
 تملکین حضرت مولوی فخر الدین که از سلسله نظامیه اند که در او
 اورا کشف این بایج در آنک نیاید پس احقر حجت تین و
که بمقتضای عنایت ذکر الصالحین تنزل الرحمت در ذلک
 آنان مستفید کرده و از قطب ملک تملکین و نیز از قطب
 یقین حضرت فخر الدین مرتبه خلافت کبری و نیابت عظمی
 با در دریا می وجود و در می سما می وجود این نور الحق و در
 جهات مطلق منظر فیض محمد خواجه نور محمد لعلم الله بقدرانه
 رسید و هم آنحضرت با وجود کمال عرفان یک دقیقه از
 وقایق شریعت مسید سلان فرود نداشت و مشرف
 و مطلق بر احوال خواطر بجد می بودند که خطرات قلوب مریدین
 در وقت انبساط یک بیان میفرمودند و هم آنحضرت را مرتبه

آوینی

آوینی رلی حاصل بوده چه آن حضرت را علوم ظاهری
 و باطنی تغیر تعلیم از استاد و پی ارشاد و صاحب ارشاد
 یادگشته زیرا که رساله وحدت وجود طالبان را هم کامل
 می نمودیم تا تعلیم لوریج و تفهیم لوریج و لامع میفرمود
 بحدی که از تدریس ایشان مدرسین جهان و لامع و حیران
 و چون آنحضرت را علوم لدنی بود و هم مرتبه آوینی و او
 منی با وجود بودن آنحضرت اعمی و ازین استدلال و استنباط
 توان یافت که حضرت قائم بمقام ولایت محمدی اند که
 علمای زمان و فضلا می جهان پروانه سان گردون شمع
 خاندان چشمتیان از کمال شوق و نهایت ذوق بریان
 و سوزان و از ایشان هم بسیار دستار ایشان عارف بودند
 شده اند که هر یک همچون خورشید رو شین و چرخ جاوید است و از
 انوار تجلیات عیال الدوام رو سپید اول از ایشان خلیفه است

ذات شعال حضرت نور محمد نادر و وال است که پروانه دار
پیش شمع نور محمدی در نهایت محو بود و در دور و دور از
و تجلیات در کمال صحو صاحب کبریا بامریان اهل استعداد
و نیز پیش از شمع برای کیش خویش فرو و پیش
گشته اند و خلیفه دوم از ایشان پیروی کرده ابرار را
فرقه اختیار مرکز دایره احدیت نقطه پرکار وحدت قانی
حاجات محتاجان مظهر ادرات مستمندان حضرت قانی
عاقل محمد است آدم الله تلالیم و از آنحضرت بسیار
و مریدان بر تبه عرفان رسیدند و هم آنحضرت را کشف
بر سرانقدر که خزانه خاص رب البشر است همچون حضرت
خضر حاصل چه بسیار بارخان کلان حین مکان رحمت
در ضوان تو امان حافظ محمد سیاه و لیکن مخفوف از موده بود
که چون قهاده از امكنه بعیده خطوط آوردندی و خان بود

تخلیلا

خطوط با را پیش حضرت خاندی پس
اگر اخبار خطوط خلاف واقع و مخالف نفس الامر
بودند حضرت از راه کشف آنچه در واقع و نفس الامر
بودی بیان میفرمودند پس از آنکه آن سپهر انجمن
آنحضرت بیان نمود در این جهان عیان میشد و هم از برکت
صحت اکثر خاصیت وجود شریف و غنیر لطیف آنحضرت
بندها که در امت نشان فیاض زمان سعادت و کرامت
رسان بر گردیده اولاد عباس است و اقبال نشان
عظمت و اجلال تو امان سردار سرداران سپه سالار
دوران نفرت الدوله فتح جنگ سر کرده خوانین
بلند مکان محمد اذق خان سلم الرحمن با وجود سلطانی
و شاهی عارف حقایق محمد اشیا گماهی کردید و طریق
ایشان که مسلک ملوک خان مغفور بر رحمت غفار

بود بجز زیارت و انکارم از آنحضرت کرامات بسیار
از خود شنیده زیاده در شش ماه سیوم خلیفه از ایشان
چوب شغال حمیده خصال دوست لم یطل ولا ینفک
حضرت حافظ محمد جمال ساکن ملتان هم صاحب روضه
در آن مکان است از علوم ظاهری و باطنی حیطه وافر
داشتند و در فن حقیقت ذمین صوری معنوی ماهر
و صاحب کرامات و خارق عادت و از کرامات
ایشان یکی اینست یکسیر میزد و بود در ملتان گاه گاه
در صحبت سلطان و ارملک عیان آمدی و از سخنان
خاطرش اطمینان یافتی اتفاقاً چند بار در چند روز در وقت
شرف آمده بود که آنحضرت را داعیه رفتن بسوی
عرس مبارک پیر خواف داد و بعد از ادای مناسک
رج حقیقه بسوی ملتان که مسکن قریشیان صدیقی

است مراجعت فرمود کار داشت و در ایشان ارادت
کیش در مسکن خویش در پیش گرفتند و بعضی
القصصات آن هندو قات یافت پس همان روز
آنحضرت بغرض از اغراض باندرون قلمه تشریف فرما
شدند و در آشنای راه خبازه آن هندو کار تباہ نمودن
روی سیار و دو پیشگاه برداشته و پیش ایشان
نغمه سرایان با آواز سوز و آه می آوردند حضرت فرمود
که خبازه کدام است یا آن عرض نمودند که این خبازه گما
هندوست که در مجلس شریف سعادت یاب گشت
پس حضرت بردوش سر و دوش نبوش خبازه او برداشته
چند قدم رفتند و بار بسوی مطلی که داشتند تشریف فرما
شدند پس چون آن هندو را بسوختن گما بردند و بر سر
آتش افروختند از برکت دوش رحمت کوش آنحضرت



هر چند آن دیوانه‌ایان در سوختن جبهه‌های بلند نمودند و عورت
 ایشان حالت الحطب شد یک موزان جبهه سخت
 آخر الامر آن جبار در دریا انداخته و چهارم خلیفه
 از ایشان که از چهار خلفا که مثل غنایم چار نبای نظام
 عالم اند و مدار دایره نبی آدم آن قطب سیمای
 غوث صداتی تارک کونین تابع صاحب مقام قاب
 قوسین منظر النفس مشاهد حضرت خمس چون حیدر
 قرار آمل ولایت خات مل خلافت عادی مهدی
 عارفان روزگار حافظ مراتب وجود با وجود
 کمال استغراق در پیر شهود صاحب کرامات مشهور
 وصال پیر با حبس متعال در حضور پیر و از زهد و تقوی معهود
 و در تنهایی و خلوت سرور و از مجاست اغنیا نفوذ منظر حجت
 حافظ محمد سلیمان صاحب سنگمر و نور است سلمه المانیان در اله
 این دین جناب که خاتم خلفا حضرت مبارک و صاحب است نجوی این جناب فیض در عالم
 و عالمیان بر سر داشت و خلفا و ان و مریدان و مجازان جاری که از خود نوشتن
 برون که جبهه ذکر خلفا و ان و مجازان و مریدان ایشان بر کنیم در اینجا نوشته می شود

جانم بی خلیفه طلال انجان حضرت ابرو